سخن سردبیر

آن روی سکه آزادی، حقوق بشر و لیبرال دموکراسی غربی

سقوط نظام شاهنشاهی را در بهمن ۱۳۵۷ می‌توان پایان نمادین عصری در ایران فرض کرد که ضمن آن همه دگرگونی‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در سایه شوم غرب‌گرایی و تعطیل کردن عقل ایرانی و وابستگی مطلق به بیگانگان قرار داشتند، این تصور مرسوم در مورد اوضاع ایران دوران رژیم پهلوی تصور نادرستی نیست اما همه ماجرای عقب‌ماندگی و کم رشدی ایران هم نیست. با پذیرش غیر نقادانه این تصور در مورد گذشته و توقف در آن، بی‌تردید دچار سوء تفاهم خواهیم شد و از درک آنچه در پیش است عاجز خواهیم ماند.

اکنون دیگر نمی‌توان تردیدی به خود راه داد که اوضاع نابسامان ایران در عصر ستمشاهی علاوه بر بی‌کفایتی و وابستگی حکومت‌گران و شبه‌روشنفکران این دوره به فضای جهانی و

سیاست‌های استکباری غرب نسبت به کشورهای دیگر نیز مربوط است.

تفسیرهای مرسوم تجددگرایی و رشد و توسعه کشورهای عقب نگه داشته شده یکسره در خدمت آنانی بود که افسارهای نظم جهانی را در دست داشتند. اگر چه دو ابرقدرت دوران جنگ سرد و دوران سیطره مطلقه مدرنیته، مدرنیسم و مدرنیزاسیون بر جهان، از جهت آزادی داخلی، دموکراسی، حقوق بشر و اتوپیای مورد علاقه خود و از همه مهم‌تر، بهشتی را که به انسان‌ها در روی زمین وعده می‌دادند، به ظاهر در دو سوی مخالف هم قرار داشتند، اما مسأله تجدد و ترقی کشورهای تحت سیطره و سلطه، مسأله مشترک ساختارهای سیاستگذاری و تصمیم‌گیری هر دو بود، اما پس از انقلاب اسلامی و متعاقب آن فروپاشی نظام کمونیستی و سوسیالیستی در شوروی مشخص گردید که هر دو قدرت برای به انقیاد در آوردن مستعمرات رسمی و اسمی خود، دستورالعمل‌های ساده‌ای برای توجیه کردارهای جنایتکارانه در این مستعمرات به کار گرفتند.

توجیه‌گران سلطه بیگانگان و هواداران بی‌مزد فلسفه‌ها و نظریه‌های غربی و غرب‌گرایان دل‌داده به خارج بی‌آنکه نیازمند زحمت ملال‌آور فکر کردن یا ارائه دلیل مثبتی باشند، به گونه‌ای خودکار در خدمت سیاست‌های تخریبی غرب علیه ملت ایران در آمدند و اقدام‌های استبداد و استعمار را برای حفظ امنیت ملی مفید توجیه کردند و به ما القا کردند که گناه قربانیان دست‌اندازی‌های امریکایی‌ها، انگلیسی‌ها، فرانسوی‌ها، آلمان‌ها، روس‌ها، شوروی‌ها و عثمانی‌ها به ملت ایران، به گردن خودشان است. با سقوط نظام شاهنشاهی و ناپدید شدن حضور امریکا در ایران و پیروزی انقلاب اسلامی تصور می‌شد که پرونده دوران غرب‌گرایی و دست‌اندازی‌های غرب به منافع ملت ایران به طور کامل باید به بایگانی سپرده شود و حافظه ملت ایران از هراس‌افکنی، طراحی‌های کودتا، جنگ‌های اقتصادی و دیگر جنایت‌هایی که امریکا علیه ملت ایران مرتکب شده و تلفات و قربانیان انسانی هولناکی را سبب شده است، پاک و پاک شود.

در ابتدای انقلاب، غرب‌گرایان، لیبرال‌ها و سکولارها به ما می‌گفتند آنچه روی داده محصول

بی‌کفایتی رژیم‌های شاهنشاهی دو سده گذشته ایران و خودباختگی منورالفکران در مقابل تکنولوژی و ایدئولوژی غربی بود و اکنون باید همه آنها پشت سر گذاشته شود و دوران جدیدی از روابط با امریکا و سایر کشورهای غربی آغاز شود. بعضی از ساده‌لوحان نیز به این وعده‌ها دل خوش کردند و در دل ساختار انقلابی نظام جمهوری اسلامی به این وعده‌ها اعتنا نمودند و در مقابل عظمت امریکا کرنش کردند. بی‌آنکه درسی درباره آنچه در این دویست سال بر ملت ایران گذشت، بیاموزند.

اگر در این سه دهه هنوز کورسویی از احتمال عادی‌سازی روابط با امریکا با احترام به منافع مشترک و حفظ استقلال و روابط انسانی تصور می‌شد، اکنون پس از ماجرای پیشرفت علمی ایران در فن‌آوری هسته‌ای و ماجرایی که در دانشگاه کلمبیا برای رئیس جمهور ما اتفاق افتاد باید با نگرانی به این احتمالات نظر افکند.

شاید اگر ده‌ها سال برای جهانیان گفته می‌شد که منطق آزادی، حقوق بشر، دموکراسی، احترام به اندیشه انسان‌ها، تساهل و تسامح لیبرالیستی و غیره در غرب به پایان رسیده است، کسی باور نمی‌کرد. اگر هزاران اثر نیز در نقد فقدان عقلانیت، معنویت، عدالت و آزادی در نظام‌های غربی و مدل‌های دموکراسی نوشته می‌شد، کسی به این نوشته‌ها اعتنایی نمی‌کرد. اما جهان در یک لحظه شاهد افول معیارهای اخلاقی و انسانی و اصول اولیه آزادی و دموکراسی در غرب و در امریکا شد.

عکس‌العمل سخیفانه رئیس دانشگاه کلمبیا و فضاسازی‌های روانی رسانه‌های نظام سلطه علیه ملت ایران و رئیس جمهوری منتخب آن و ممانعت از حضور رئیس جمهور در محل حادثه ۱۱ سپتامبر و کوشش‌های فراوانی که دولت امریکا و لابی صهیونیسم برای لغو سخنرانی رئیس جمهور ایران در دانشگاه کلمبیا انجام دادند، همه و همه نشان از افول نظام آزادی و کرامت انسانی در غرب و آن روی سکه پلورالیسم، لیبرالیسم، سکولاریسم و حقوق بشر لیبرال دموکراسی غربی و نظام انگلوپروتستان امریکایی است.

در دانشگاه کلمبیا پرده‌های تزویر و ریاکاری مدرنیته به کنار رفت و جهان آنچه می‌بایست

سال‌ها پیش می‌دید، مشاهده کرد. آیا تاکنون از خود پرسیده‌ایم مگر در سخنرانی رئیس جمهور ایران قرار بود چه چیزهایی گفته شود که نظام لیبرال دموکراسی غرب تاب شنیدن آن را نداشت و برای خنثی کردن آن به مدت نزدیک چند ماه هجوم رسانه‌ای و در نهایت، آن نمایش وهن‌آلود را به اجرا درآورد؟

آنچه در سخنرانی ریاست جمهوری اسلامی ایران در دانشگاه کلمبیا اتفاق افتاد بیانگر حقایق تردیدناپذیری است که نباید از آن غافل شد. برخورد رئیس دانشگاه کلمبیای نیویورک به عنوان قشر تحصیلکرده امریکایی، نشان‌دهنده حقایق زیر در مورد تمدن لیبرال دموکراسی است:

۱. بی‌فرهنگی غرب و دوری از انسانیت

۲. میهمان کشی (غرب وحشی و اخلاق گاوچرانی)

۳. سقوط اخلاقی (قانونی و اخلاقی شدن همجنس‌بازی)

٤. آسیب‌پذیری نظام‌های غربی و پوشالی بودن آنها

٥. وحشت از نشر اطلاعات و آگاهی اجتماعی

کشوری که سیاستمدارانش ادعا می‌کنند «تقلید از الگوهای امریکا حتی تا جنبه‌های رسمی و در عین حال جزئی حیات سیاسی کشیده شده است و این نشانه نقش پیشرو بودن امریکاست»[1] چگونه از سخنان رئیس جمهور ایران برآشفته می‌شود و بخش اعظمی از برنامه‌های خود را آن هم در قشرهای تحصیلکرده و در محیط دانشگاهی این کشور به گونه‌ای متمرکز می‌سازد که آثار این سخنان را تخریب کند و ادب میهمان‌نوازی را به جا نیاورد؟

کشوری که متفکرانش مدعی‌اند «تنها حکومتی است که چهار ویژگی عمده قدرت نظامی، قدرت اقتصادی جهانی، قدرت جذابیت فرهنگی و ایدئولوژیکی و نفوذ سیاسی جهانی یک

۱. زبیگنیو برژینسکی، *خارج از کنترل*، ترجمه عبدالرحیم نوه ابراهیم، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۲، ص۱۱۲.

ابرقدرت جهانی را دارد.»[۱] چه اتفاقی افتاده است که به چالش کشیده شدن این رهبری را حتی در سطح گفتگو و مفاهمه نمی‌تواند تحمل کند و حرکتی را انجام می‌دهد که در شأن هیچ حکومتی نیست چه برسد به حکومتی که ادعای رهبری جهانی دارد.

اکنون این واقعیت را به درستی می‌توان احساس کرد که همان‌طور که برژینسکی نیز در آثار خود می‌نویسد:

> **امریکا به وضوح نیازمند یک دوره بازاندیشی، بازنگری فلسفی و انتقاد از فرهنگ خودی است. امریکا باید به درستی این واقعیت را بپذیرد که لذت‌طلبی همراه با نسبی‌گرایی که راهنمای اصلی زندگی مردم شده است، هیچ‌گونه اصول ثابت اجتماعی را ارائه نمی‌دهد، باید بپذیرد که جامعه‌ای که به هیچ یک از ویژگی‌های مطلق اعتقاد ندارد بلکه در عوض رضایت فردی را هدف قرار می‌دهد، جامعه‌ای است که در معرض تهدید فساد و زوال قرار دارد.** [۲]

برخورد با رئیس جمهوری ایران آن هم در یک محیط علمی که علی القاعده انتظار گفتگو و مفاهمه در این محیط وجود دارد، بیانگر این حقیقت است که امریکا و به طور کلی نظام لیبرال دموکراسی غربی از ظهور یک دنیای جدید با آرمان‌های جدید راضی نیستند.

از نظر آنها نه تنها مردم امریکا بلکه حتی قشرهای دانشگاهی نیز نباید بدون پرده و پیش زمینه تخریب شده با این دنیای جدید روبه‌رو شوند. آنچه دولت امریکا از آن وحشت داشت حضور بدون پرده رئیس جمهوری چنین دنیایی در میان قشرهای تحصیلکرده غرب است. قشرهایی که می‌توانستند بدون پوشش‌های خبری تخریب کننده رسانه‌های غربی با آرمان‌های این دنیای جدید آشنا شوند و آزادانه به سخنان رئیس جمهوری اسلامی ایران گوش دهند و بدون هیچ‌گونه مانعی این آرمان‌ها را به نقد کشند.

امریکا از روزی که منافع سیاسی و اقتصادی و همچنین اعتبار ایدئولوژیکی خود را در ایران

---

۱. همان، ص۱۱۳.

۲. همان، ص۱۲۹.

و جهان اسلام از دست داد به خوبی می‌داند که اسلام در مقام یکی از مهم‌ترین مذاهبی که گرایش به آن شدید است... در حال حاضر به نیروی محرکی تبدیل شده است که نابرابری را از طریق انکار نوگرایی غربی طرد می‌کند. همان‌طور که برژینسکی در کتاب *خارج از کنترل* می‌نویسد:

از نظر اسلام معاصر، نوگرایی غربی اساسا فاسد است و از فرهنگ تسلیم سریع به هوای نفس نشأت می‌گیرد. در عصر حاضر متفکران اسلامی در تلاش تدوین نوعی از مفهوم نوگرایی هستند که اجازه می‌دهد جوامع اسلامی از دستاوردهای تکنولوژیکی تمدن غربی منهای مفاسد فرهنگی آن بهره‌مند شوند.

برژینسکی در ادامه می‌نویسد:

در این تلاش اندیشمندان اسلامی فصلی از تاریخ گذشته را نجوا می‌کنند که در آن دوران جهان اسلام پیشرو علم و دانش خلاق در جهان بوده است. در این مسیر تلاش متفکران اسلامی در نوگرایی فلسفی ـ اجتماعی اسلام با تلاش برای خنثی کردن چیزی که از نظر بسیاری از مسلمانان در مقایسه با برتری غرب شرایط نابرابر سیاسی و فرهنگی تلقی می‌شود، همراه است. [۱]

آری رئیس جمهور ایران رفته بود که به نوعی این تلاش انسانی را که بعد از انقلاب اسلامی در ایران به وقوع پیوسته بود بدون هیچ پرده و پوشش رسانه‌ای به اطلاع جهانیان و مردم امریکا برساند. بی‌تردید هیچ جایی مانند دانشگاه مستعد شنیدن نتایج این حرکت انسانی نبود. اما چه شد؟ دولت امریکا با استخدام گروه‌های فشار مستقر در دانشگاه و مجاور دانشگاه، دانشجویان را در مقابل چه چیزی واکسینه می‌کرد؟!

آیا از اینکه جهان بداند اسلام به عنوان یکی از مذاهب جامع بشری در اندیشه رفاه بشریت است نه آنچه سازمان‌های جاسوسی به آن نسبت می‌دهند، وحشت داشت؟

آیا امریکاییان می‌ترسیدند با گزارش رئیس جمهور اسلامی ایران، نفوذ تباه کننده غرب در

---

۱. ر ک: همان، ص۲۰۵.

کشور ایران در دوران نظام شاهنشاهی بر ملا گردد؟

آیا فیلسوفان غربی می‌ترسیدند با گزارش رئیس جمهور ایران یک راه حل اسلامی و انسانی برای معضل ۶۰ ساله فلسطین به گوش جهانیان برسد و جنایت‌های ضد بشری دولت اسرائیل و حامی بی‌چون و چرای آن، امریکا و اروپا بر ملا گردد؟

آگاهی بی‌پرده مردم جهان و دانشجویان امریکایی از اوضاع ایران بعد از انقلاب و تحولاتی که در این کشور به وقوع پیوست برای چه کسانی در امریکا و غرب ضرر داشت که احساس می‌کردند باید فضای این آگاهی‌بخشی را واکسینه کنند؟

چرا نظام‌های لیبرال دموکراسی غرب اجازه نمی‌دهند جهان از امکانات فراهم ساختن یک راه حل اسلامی بهره ببرد که در آن نوگرایی تکنولوژیکی و نه فرهنگی در داخل نظام ارزشی مبتنی بر معیارهای مذهبی جذب شده و درآمیخته است و در تحقق آن اسلام، شرایطی را ایجاد کند که در آن حاکمیت فرهنگ‌هایی که از نظر فلسفی فاسد و از نظر اقتصادی مخرب و از نظر سیاسی امپریالیستی هستند مورد تردید قرار گیرد؟!

چرا جهان نباید از موفقیت‌های اخیر اسلام به عنوان مذهبی که فوج فوج به آن می‌گروند آگاه شود؟

چرا جهان نباید با دیدگاه‌های جامع مذهبی که به جهانی امن و آباد و جهانی مبتنی بر عقلانیت، آزادی، معنویت و عدالت معتقد است، به عنوان یک شیوه زندگی جدید آشنا شود؟

مخالفت و صحنه‌آرایی‌های سخیفانه مسئولان دانشگاه کلمبیا در قبال سخنان رئیس جمهوری اسلامی ایران بیش از آنکه بیانگر توهین به ملت ایران و جهان آزاد باشد نمایانگر افول و انحطاط نظام لیبرال دموکراسی و هسته‌های اخلاقی، فکری و فلسفی این نظام است. هسته‌هایی که تاب تحمل شنیدن انتقادات ایدئولوژی رقیب را ندارد و با تخریب، دروغ‌پردازی، توهین، وحشی‌گری، هوچی‌گری و میهمان‌کشی می‌خواهد اذهان قشرهای فرهیخته خود را واکسینه کند، چنین نظامی آیا امکان تداوم بقای خود را دارد؟

نظام لیبرال دموکراسی غرب و شعارهای آزادی، حقوق بشر، پلورالیسم و اقتدارگرایی آن

در برخورد با رئیس جمهور ایران میزان ارج و قرب و منطق عقلانی خود را نشان داد. همه باورهای فرا اسطوره‌ای در مورد این نظام چیزی بیش از آن نبود که در قبال این سخنرانی نشان داده شد.

همه این اتفاقات بیانگر این حقیقت و واقعیت است که قرن باورهای فرا اسطوره‌ای که نظام‌های متنوع مدرنیته به بشریت داده است چیزی جز کشتارهای میلیونی و دنیاگرایی منحط و عقل‌گریزی‌های نابخردانه و منطق‌سوزی‌های ساده‌لوحانه و عدالت‌ستیزی‌های وحشیانه نبوده و نیست. نظام‌های لیبرال دموکراسی و فلسفه‌های پوچ‌گرایی و هیچ‌انگاری آنها در این عصر چنان به دنیاگرایی‌های منحط کشیده شده است که بشر نه تنها طبیعت بلکه حتی جامعه بشری و فضای ذهنی و روانی بشریت را نیز تحت سیطره خود درآورده است.

به منظور تحقق چنین دیدگاه‌هایی است که انسان قرن حاضر به خونین‌ترین و زیانبارترین سیاست‌ها دست یازیده و از طریق اعمال زور به خلق مدینه فاضله تحمیلی پرداخته است. به طوری که در این مدینه‌های فاضله همه چیز اعم از سازمان‌های اجتماعی، اندیشه‌ها و اعتقادات فردی در اطاعت محض از آموزه‌ای خلاصه می‌شود که خود از یک مرکز سیاسی نشأت می‌گیرد.[۱] بهایی که جوامع انسانی برای این منظور پرداخته‌اند واقعا فوق تصور است.

امریکا به عنوان رهبر دنیای لیبرال دموکراسی و مدافع فلسفه‌های مختلف این نظام، نمی‌گذارد پوشالی بودن چنین مدینه جاهله و فاسقه‌ای بر ملا گردد. تمام تلاش‌هایی که برای تخریب سخنرانی رئیس جمهور اسلامی ایران در دانشگاه کلمبیا صورت پذیرفت بخش بسیار کوچکی از این سیطره جهانی و دفاع از وضع موجود در جهان فاقد عقلانیت، آزادی، عدالت و معنویت است.

بی‌تردید بسط و استفاده از قدرت سخت‌افزاری برای کنترل این جهان، تابع قراردادهای اخلاقی نخواهد بود و ملت‌هایی که به ارزش‌های اخلاقی و مذهبی معتقدند در چنین جهانی به

۱. ر ک: همان، ص۲۱۹.

سختی و با مشقت زندگی خواهند کرد.

در چنین شرایطی اگر چه امریکا برای مدتی قدرت بی‌رقیب جهان باقی خواهد ماند و با واکسینه کردن ملت‌ها به عمر ننگین خود ادامه خواهد داد اما بیداری ملت‌ها نشان می‌دهد که نظام لیبرال دموکراسی با فقدان اقتدار مؤثر در صحنه جهانی و افول محبوبیت ایدئولوژیکی و فلسفی مواجه خواهد شد.

در آینده نزدیک قدرت لیبرالیسم برای تحمیل مفهوم امریکایی نظم نوین جهانی و جهانی‌سازی به تنهایی کافی نیست.

موضع‌گیری احمقانه در مقابل سخنان شنیده نشده رئیس جمهوری ایران و عکس‌العمل جهانی در قبال این حرکت سخیفانه به معنای باز شدن درهای مراکز مخفی اطلاعاتی در امریکا و همچنین باز شدن درهای برخی جوامع بسته نظام‌های لیبرال دموکراسی غربی است. اکنون امکان دسترسی به آمارهای منتشره در خصوص مسائل اقتصادی و اجتماعی کشورهای غربی و شرارت‌هایی که در آنجا اتفاق می‌افتد، نشان می‌دهد که توتالیتاریسم لیبرالیستی از انتقادات شدید اللحنی که علیه آن می‌نویسند به مراتب جنایتکارتر، بی‌رحم‌تر و از نظر اجتماعی و فرهنگی مخرب‌تر می‌باشد. نظام لیبرالیستی امریکا، با پرونده‌های سیاه تجاوز به کشورهای دیگر و کشتار زنان و کودکان و تولید سلاح‌های هسته‌ای، میکروبی و شیمیایی و تخریب محیط زیست و ایجاد کودتا و ساقط کردن دولت‌های ملی و هزاران معضل دیگر نه تنها نظامی بر پایه کشتار جمعی آن هم در مقیاسی بی‌سابقه در تاریخ بشر می‌باشد بلکه نظامی بر مبنای پایمال کردن عامدانه اخلاقیات اجتماعی، عقلانیت، آزادی، عدالت و معنویت بوده است و روح و جسم بشر قربانی چنین نظامی می‌باشد.